

## نقش سلاح اتمی در رابطه رژیم با مردم؟

در ۱۸ تیر ماه، سالروز ایلغار مافیاهای نظامی-مالی به دانشگاهها، دانشجویان مسئولیت شناس در برابر رژیم، شیپور بیدار باش را بر بام وطن، به صدا در آوردند. هجوم ماموران رژیم و دستگیر کردن آنها، این واقعبیت را آشکار کرد که سه دهه تقلائی رژیم بقصد فرو بردن دانشگاهها در سکوت و فرمانبری، به شکست انجامیده است. دانشجویان چون قلب می طپند و خون حرکت را در رگهای مردم سراسر ایران جریان می دهند. بنا بر صورت، دو نیرو نابرابرند:

رژیم مافیا قوای سرکوب فراوان در اختیار دارد و بر ضد دانشجویان بکارشان می اندازد و دانشجویان تنها هستند. حتی جمهور دانشجویان هنوز دانش و معرفت مسئولیت شناسی را نجسته اند. اهل سیاست و مردم هیجان جنبش برای استقلال ایران و آزادی خود را نجسته اند. بنا بر محتوا، باز دو نیرو نابرابرند:

مردم ایران از رژیم ناراضی هستند. جوانان ایران نه حال و نه آینده ای در خور انسان آزاد و در رشد دارند. انزوای رژیم در درون و نیازش به بحران سازی در دورن و بیرون از ایران، شتاب و شتاب فرسایش آن را بیشتر می کند. به سخن دیگر، رفتنی است. بکدست کردن دولت یا تصرف دولت توسط مافیاهای نظامی - مالی و پند تگرفتن از تجربه حکومت خامنه ای - احمدی نژاد و تشدید بحرانها به نسل جوان کشور می گویند:

این رژیم، بقا از راه گشایش را  
نا ممکن تصور می کند و بر آنست که « تا آخر برود ». آیا ربطی میان افتادن رژیم در بن بست سرکوب ← بحران و رفتارش در قلمرو « فن آوری اتمی » و دست یابی احتمالی به سلاح هسته ای وجود دارد؟

## پرسش یازدهم: داشتن بمب اتم برای نظام حاکم چه سودی در درون ایران میتواند داشته باشد؟ اهرم فشار و سرکوب؟ یا تفوق سیاسی؟

۱ - خواه قصد رژیم تنها استفاده از اتم در تولید برق باشد و چه دست یابی به سلاح اتمی، موفقیت را عامل تثبیت خویش می انگارد. زیرا گمان می برد که  
الف - ثابت کرده است، در « اسلام ولایت فقیه »، علم و فن تحصیل کردنی است. زیرا رژیم موفق شده است بطلان ادعای ناسازگاری اسلام خود را با دانش و فن، ثابت کند. موفق شده است بطلان ادعای ناسازگاری رشد علمی با اسلام را که، طی دو قرن، به نسلهای ایرانی القاء شده است ثابت کند.  
ب - اسلام ولایت فقیه بر دیگر گرایشهای حوزوی تفوق دارد و همان « اسلام ناب محمدی » است. در نتیجه،  
ج - رژیم حق دارد هم از اسلام و هم از رشد مشروعیت بستاند.

بنا بر طبیعت استبداد، رژیم در همان بیراهه است که رژیم پهلوی در آن بود. با این تفاوت که آن رژیم از تجدد و ترقی مشروعیت می گرفت و اسلام را ضد ترقی می خواند. و نیز، در بیراهه ایست که رژیم استالین شد و کارش به سقوط کشید:

آن رژیم، در همان حال که دین را تریاک توده ها می شناخت و با آن در ستیز بود، بنا را بر حاکمیت ایدئولوژی بر دانش و فن گذاشت و بیراهه را تا پرتگاه و سقوط در آن رفت.

علت سقوط در پرتگاه نیز این بود که ایدئولوژی وقتی بیان قدرت، آنهم از نوع فراگیر است، با علم و فن در تضاد می شود. این تضاد، یک تضاد ساده نیز نیست. زیرا از سوئی، بیان قدرت با رشد دانش و فن وقتی که آنرا نقض و نفی می کند، تضاد دارد و از سوی دیگر، رژیم حاکم هم می باید پاسدار سلطه ایدئولوژی بر دانش و فن باشد و هم خود را عامل رشد دانش و فن بگرداند و بباوراند. گرفتار شدن رژیم میان این دو جبر، این نتایج را ببار می آورد:

الف - جهت دادن به دانش و فن به سوی هدفهای رژیم و ب - محدود کردن رشد دانش و فن در قلمروهای دیگر. در نتیجه، گسترش فقر علمی و فنی و نیز فقر اقتصادی. امروز می دانیم چرا رژیم استالین آن جهت را به اقتصاد و به دانش و فن داد و چرا در مسابقه با غرب بازنده شد و چرا رژیمش از پا در آمد.

توان بیان قدرتی که راهبر رژیم مافیاهای نظامی - مالی است از توان ایدئولوژی رژیم استالین بمراتب کمتر است: واپس ماندن روز افزون دانشگاهها و سرکوب مستمر دانشگاهیان و دانشجویان و خارج کردن « دانش و فن هسته ای » از قلمرو دانشگاهها و قرار دادنش تحت مدیریت سپاه پاسداران، خود به فریاد می گویند: بیان قدرتی که ولایت مطلقه فقیه است با دانش و فن ناسازگار است. هزینه سنگین ساختمان بناگاهها و خرید دستگاهها و هزینه بمراتب سنگین تر بحران اتمی، به تنهایی، گویای نه نارسائی که تضاد ولایت مطلقه فقیه با مدیریت سازگار با دانش و فن و رشد این دو هستند.

۲ - در ایران امروز، به دانش و فن، همان دو جبری سمت می دهند که در روسیه دوران استالین و جانشینان او سمت می دادند: قلمرو نظامی.

در حقیقت، رژیم در رابطه قوا با مردم و نیز در رابطه قوا با قدرتهای خارجی است. این دو رابطه قوا را نیز نظامی گردانده است. به ظاهر، در دو جبهه می جنگد: در داخل با مردم و در خارج با امریکا و اسرائیل ... اما در واقع، نظامی کردن رابطه خود با مردم را مستند به دشمنی امریکا و اسرائیل با اسلام و ایران می کند و بدین دشمنی توجیه می کند.

بدین قرار، نظامی کردن دولت از راه اتفاق نیست. نظامی کردن رفتار رژیم با مردم، از راه اتفاق نیست. جیره بندی بنزین و تبدیل شدن شهرها به میدان جنگ، از راه اتفاق نیست. تحمل نکردن یادآوری مسالمت آمیز ایلغار خونین ۱۸ تیر و هجوم قوای مسلح و تیراندازی و دستگیریها، از راه اتفاق نیست. مسلحانه به مقابله گروههای سیاسی رفتن، آنهم وقتی با مسالمت آمیز ترین لحن، انتقاد می کنند، از راه اتفاق نیست. پای امریکا را به هر بهانه، بمیان آوردن و حتی اعتراض به جیره بندی بنزین را تحریک امریکا خواندن، از راه اتفاق نیست. اینهمه به حکم آن دو جبر است. رژیم راه دیگر، راه گشایش فضای سیاسی را به روی خود بسته است. از این رو است که مافیاهای نظامی - مالی چنین لجوجانه بحران اتمی را تشدید می کنند. کار را به صدور قطعنامه سوم و حضور ناو هواپیمابر سوم امریکا در خلیج فارس کشانده اند اما همچنان در کار تشدید بحرانند.

۳ - در کار تشدید بحراند از جمله به این دلیل که می پندارند می توانند « برنامه اتمی را اجرا کنند. چون اجرای برنامه، برغم مخالفت افکار عمومی جهان و دولتهای جهان انجام گرفته است، به آنها امکان می دهد به مردم ایران و مردم منطقه بگویند: بنگرید! ما در برابر دنیا ایستادیم و اراده خود را به جهانیان تحمیل کردیم. پس فکر مخالفت با « نظام مقدس » ما را از سر بدر کنید. با ثبات ترین دولت ما هستیم!

در حقیقت، دلهره سقوط، یک لحظه استبدادبان را ترک نگفته است. بحران می سازند زیرا از سقوط می ترسند. بر کم و کیف نیروهای مسلح می افزایند زیرا از سقوط می ترسند. حزب ترس شده اند و شب و روز مردم را می ترسانند، زیرا از سقوط می ترسند. مردم را میان دو سنگ آسیاب نگاهداشته اند زیرا از سقوط می ترسند. از اروپا و امریکا تضمین می خواهند زیرا از سقوط می ترسند. ایران را گرفتار قرضه خارجی می کنند زیرا از سقوط می ترسند. آخر می پندارند غرب از بیم بر باد رفتن مطالبات خود، مانع سقوط رژیم می شود. منابع زیر زمینی کشور را به حراج گذاشته اند، زیرا از سقوط می ترسند. در هر کشوری که بتوانند، مردم را از صحنه بیرون و سازمانی مسلح را وارد صحنه می کنند زیرا از سقوط می ترسند.

انگیزه رژیم در ایجاد بحران اتمی بهیچ رو، نگرانی بابت « دوران بعد از نفت » نیست. چرا که اگر این نگرانی را داشت، منابع نفت و گاز کشور را به حراج نمی گذاشت. اینهمه اسراف و تبذیر در مصرف نفت و گاز را روا نمی دید، سالانه ۶ میلیارد دلار بنزین وارد نمی کرد. به فکر تولید برق سالم و انرژیهای تجدید پذیر می شد. اما تولید برق را نیز نظامی می کند زیرا از سقوط می ترسد. دولت مافیاهای بیشترین قراردادهای خود را با سپاه می بندد زیرا از سقوط می ترسد.

به این ترس شدید از سقوط هم امریکا پی برده و هم اروپا، از این رو است که دارند با رژیم مافیاهای بازی می کنند. در همان حال که تنها عامل وضعیت عراق و لبنان و فلسطین و افغانستان می کنند، افکار عمومی جهان را متقاعد می کنند که ایران مرکز تروریسم جهان است و هرگاه به سلاح اتمی مجهز شود، خطری بزرگ می شود برای تمامی جهان. با توجه به این واقعیت است که آقای پرژنسکی، در کمیسیون روابط خارجی سنای امریکا، هشدار می دهد که آقای بوش و حکومت او سیاستی را در پیش گرفته اند که بضرورت به جنگ با ایران می انجامد. بسا این حکومت بهانه جنگ را نیز بسازد.

رژیم مافیاهای هر روز ایران را چند قدم به نقطه ای نزدیک می کند که یک طرف آن پرتگاه محاصره اقتصادی و جنگ است و طرف دیگرش پرتگاه جام زهر سر کشیدن و تسلیم شدن و گذاشتن هزینه آن بر دوش مردم ایران.

**پرسشی دوازدهم: مافیاهای نظامی - « روحانی » - مالی با کدام اطمینان بر سر هستی ایران قمار می کنند؟**

با این اطمینان که برای خود باختی را متصور نمی بینند. زیرا هرگاه غرب کوتاه آمد، آنها پیروز شده اند. رژیم خود را نیرومند و با ثبات باورده اند و از دلهره سقوط آسوده اند. و هرگاه کار به تن دادن به خواست غرب کشد، از سوئی، بابت آن، از غرب « امتیازها » گرفته اند و از امریکا تضمین امنیت رژیم را ستانده اند و از سوی دیگر، مبلغ باخت را از کیسه مردم ایران پرداخته اند. تصور می کنند مردمی که سالها در بحران زیسته و سرمایه ها و استعدادهای خود را از دست داده اند، آمادگی آن را ندارند که بر ضد رژیم برخیزند.

آیا محاسبه قماربازان بر پایه واقعیت ها انجام گرفته است؟ آنها این طور می پندارند. چنانکه قمار بازاری که بر گرداگرد میز قمار می نشینند، پیشاپیش، خود را برنده می انگارند و به استدلال کسی که آنها را به ترک قمار می خواند، گوش نمی دهند. با وجود این، حق را باید گفت و تکرار کرد: حق اینست که محاسبه را برابر منطق صوری به عمل آورده اند. زیرا بحران اتمی هر طور تصور شود، زیان کننده اول مردم ایران و زیان کننده دوم رژیم است. دلایل زیانمند بودن، مجهز شدن به سلاح اتمی و نیز دلایل همه چیز را قربانی تولید برق از اتم کردن را در پاسخها به پرسشهای پیشین، آورده ام. می ماند زیانمند بودن تسلیم به غرب:

**پرسشی سیزدهم: آیا در درون نظام، جناحهای مختلف بر سر داشتن و یا نداشتن بمب اتمی اتفاق نظر دارند؟ و یا منافع متفاوت آنها مواضع مختلفی را ایجاد میکند؟**

۴ - هرگاه، در آغاز، مافیاهای بر سر امتیازها چانه زده بودند و امتیازها را ولو اندک، بیشتر کرده و به بحران پایان داده بودند، در قمار برنده بودند. اما با هر روز که گذشته است، موقعیت رژیم ضعیف تر شده است. کار به جایی کشیده است که اگر امروز، تن به معامله با غرب بدهند، زیانشان از فردا کمتر است. چرا که پس از رد پیشنهادهای غرب و روسیه و چین، توافق با غرب ولو در ازای « امتیازها »، به تسلیم تعبیر می شود و مافیاهای در سطح رژیم، در سطح کشور، در سطح منطقه و در سطح جهان ضعیف می کند و دلهره سقوط رژیم را بیشتر می کند:

• در سطح رژیم، خامنه ای، دیگر خامنه ای دوره های ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و خاتمی نیست. اینک با مافیاهای « روحانیان » همدست مافیا، هم سرنوشت شده است. پس گرایشهای مخالف ناگزیر می باید مردم را به صحنه آورند تا بر رقبای ضعیف شده خود غلبه کنند. هرگاه با مداخله مردم تعادل قوا در درون رژیم برهم خورد، پویایی تحول توان روز افزون می گیرد و با طرد مافیاهای « روحانیان » همدست آنها، توان بر توان می افزاید:

• در سطح رابطه دولت با ملت، بلحاظ حضور مردم در صحنه، تغییر این رابطه و تغییر ساخت دولت ناگزیر می شود. از این رو است که نزاع بر سر قدرت، در درون رژیم، اهمیتی را یافته است که هیچگاه نمی داشت. از این رو است که ترس رژیم از آنها که بر راست راه آزادی و استقلال هستند، شدت بی سابقه جسته و مافیاهای « روحانیان » همدست آنها این نگرانی را به اشکال گوناگون بروز می دهند.

• در سطح منطقه و جهان، می باید به خواستهای دیگر امریکا و اسرائیل تن بدهد. آلکساندر آدلر، در فیگارو نوشته است: موقعیت ایران چنان است که به هر طرف بگراید، وضعیت تمامی منطقه این یا آن تغییر را می پذیرد: اگر جانب صلح و همکاری با امریکا را بپذیرد، وضعیت از فلسطین تا افغانستان یکسره تغییر می کند. اگر به سیاست کنونی خود ادامه دهد، تمامی منطقه در جنگ و ترور بیشتر فرو می رود.

بدیهی است چنین موقعیتی را برای رژیم، قائل شدن تبلیغ این فکر نیز هست که کانون آتش جنگ و ترور از پاکستان و افغانستان تا شرق آفریقا، ایران است. حال اگر رژیم خود این کانون را خاموش نسازد، امریکا به زعم خود چاره ای جز خاموش کردن این کانون، با توسل به نیروی نظامی نخواهد داشت.

۵ - بحران اتمی که، بنفسه، مجموعه ای از بحرانها است، با جنگ و ترور از سوئی و با ناتوانی امریکا در عراق و افغانستان از سوی دیگر، در آمیخته و فشار اقتصادی ... را به بار آورده و وضعیت را بغایت خطرناک کرده است. این وضعیت خطرناک، گرایشهای مختلف رژیم را بناچار رودر رو قرار داده است.

مردمی که می شنوند بلحاظ قرار گرفتن کشور در شرایط جنگی، بنزین جیره بندی شده است و گرانی را طاقت شکن می یابند، دیگر نمی توانند تردید کنند که خطر بروز جنگ و محاصره اقتصادی جدی است. بدیهی است که بخشی از رژیم بر آن می شود بیاتگر این تگرانی در سطح رژیم بگردد.

زمانی، در ریاست جمهوری خاتمی، به حکومت بوش پیشنهاد شد که ایران آماده است بر سر حل و فصل تمامی مسائل فی مابین، با امریکا به گفتگو بنشیند. آقای بوش و وزارت خارجه اش، به این پیشنهاد اعتنائی نکردند. بیهوده پنداشتند خود در موضع قدرت هستند و رژیم ایران در موقع ضعف. هرگاه پذیرفته بودند، ایران، در جریان صلح و از رهگذر این جریان، اعتباری بی مانند می جست و نقش رهبری کننده در سطح منطقه بدست می آورد. اما اینک، رژیم حاکم بر ایران، در موقعیت آن روز نیست. امریکا نیز در موقعیت آن روز نیست. قوانی هم که آن روز بسی آسان مهار کردنی بودند، امروز، بسیار مشکل مهار کردنی هستند. وضعیت امروز، یک پرسش بسیار مهم را پیش رو می نهد:

آیا حکومت بوش و حکومت مافیاهای نظامی - «روحانی» - مالی می توانند بر سر مجموعه مسائلی که به یکدیگر گره خورده اند، به گفتگو بنشینند و به توافق دست یابند و یا می باید، در امریکا، حکومت دموکراتها و در ایران حکومت جبهه مخالف مافیاهای حاکم تشکیل شوند و به گفتگو بنشینند؟

در ایران، حکومت یکدست «اصول گرایان» در درون و بیرون از مرزها، نماد بی کفایتی، خشونت گرایی و بحران سازی گشته است. بنا بر دو سنجش افکار در سطح جهان، رژیم ایران دومین رژیم منفور در جهان است و احمدی نژاد در سطح جهان منفور است. دولتی چنین منفور و «رئیس جمهوری» تا این اندازه مورد نفرت، مذاکره کننده ضعیفی است. گرایشهای مخالف «اصول گرایان» از این واقعیت آگاه هستند. با آماده گفتگو نشان دادن خود از زمان «انتخابات» ریاست جمهوری و نیز آماده چشم پوشی از سلاح اتمی نشان دادن خویش، خود را توانا ترین برای طرف گفتگو قرار گرفتن، معرفی می کنند. امیدوارند وضعیتی که روز به روز سخت تر می شود،

الف - آقای خامنه ای را از مافیاهای جدا و به آنها متمایل کند و

ب - خامنه ای بازنده و ضعیف تابع آنها بگردد و

ج - با قبضه دولت، آنها از موضع قوی تری بر سر میز گفتگو بنشینند.

هرگاه این تغییر در رژیم امروز انجام بگیرد، بلحاظ ضعف حکومت بوش، طرف مذاکره ای که بتوان از او امتیاز گرفت، بوش و حکومت او است. به شرط آنکه ماجرای معامله بر سر گروگانها، اکتبر سورپرایز، تکرار نشود. یعنی، این بار، با دموکراتها معامله پنهانی انجام نگیرد و گفتگو تا پیروزی دموکراتها در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۲۰۰۸، به تأخیر انداخته نشود. هرگاه تغییر در رژیم انجام نگیرد و مافیاهای تا پایان «ریاست جمهوری» آقای احمدی نژاد بر حکومت بمانند، رژیم در موقعیتی نیست که با دموکراتها معامله پنهانی کند. بعد از پیروزی احتمالی دموکراتها در انتخابات ریاست جمهوری، موقعیت رژیم بازم ضعیف تر شده و در معامله احتمالی، زینش بزرگ تر خواهد شد.

۶ - فرصت از پی فرصت سوزندان را بر از دست دادن موقعیت خود در رژیم، ترجیح دادن، روشی است که «اصول گرایان» در پیش گرفته اند. توضیح این که در سطح منطقه و در رابطه با امریکا و اروپا، در آنچه به بحران اتمی مربوط می شود، ابتکار عمل را از دست داده و واکنش کنش غرب شده اند. در این واکنش، به ترتیبی عمل می کنند که پنداری از ازل تا به ابد فرصت دارند. این رویه، ناشی از ضعف خامنه ای - احمدی نژاد و حکومت «یکدست» آنها میباشد هم در سطح رژیم و هم در سطح جامعه ملی. کند کردن روند فعالیتهای اتمی و گفتگوهای «مثبت» با آقای خاویر سولانا، کمیسر امور خارجی اروپا، گفتگوها با مقامات کاخ ریاست جمهوری فرانسه، گویای قصد رژیم بر به تأخیر انداختن تهیه و تصویب قطعنامه سوم و بسا گویای تغییر تناسب قوا در رژیم است: اگر برای اطلاعی اعتبار قائل شویم که می گوید: جناح انگلیسی در رژیم تضعیف شده است و جناح امریکا قوت گرفته است و، نیز، می گوید: جناح انگلیسی آقای مهدوی کنی را وارد میدان کرده است تا «اصول گرایان» را متحد کند اما نه توان اتحاد برای مافیاهای مانده است و نه اتحادشان ضعفشان را درمان می کند، رویه کنونی رژیم بیاتگر تغییر تناسب قوا در رژیم است.

بحران سازیهای در داخل کشور که جیره بندی بنزین و واکنشی که بیار آورد، تازه ترین آنهاست، - بشرط آنکه دستگیری دانشجویان در ۱۸ تیر، بحران جدیدی را بیار نیارد - همه صفت نظامی، یعنی سرکوبگرانه با توسل به سپاه و قوای انتظامی و بسیج دارند. این بحرانها، ولو تحریک باشند بقصد ناگزیر کردن عناصر فعال، به ورود به صحنه و دستگیری و خنثی شدن آنها، در همان حال که ترجمان ترس رژیم از سقوط هستند، بیاتگر تغییر فکر جمعی در ایران امروز و نیز تعیین کننده تر شدن رویارویی در درون رژیم نیز هستند.

بدین قرار، عاملی که در حال حاضر نقش فرعی دارد اما وضعیت چنان است که هرگاه نقش اصلی را پیدا کند، تغییر بنیادی می شود، عامل مردم ایران است:

هرگاه جبهه مخالف دولت مافیاهای به رهبری خامنه ای، مردم را وارد صحنه کند، نقشی که مردم پیدا خواهند کرد، همان نقش فعل پذیرانه ایست که در انتخابات ۱۳۷۶ یافتند و آقای خاتمی را به ریاست جمهوری رساند. اما اگر مردم بطور خودجوش وارد صحنه شوند، نقش فعال پیدا می کنند و صاحب اختیار سرنوشت خویش می شوند.

هیچ زمان سرنوشت ایران و مردم آن، این اندازه در گرو تصمیم این مردم نبوده است. اگر گرایش رژیم بدین یا بدان سو، باشد منطقه و از جمله ایران را در جنگ و ویرانی دیرپا فرو می برد و یا منطقه را رام و تحت سلطه می گرداند، این تصمیم مردم ایران است که ایران و منطقه را از زیر سلطه بیرون می برد و سراسر منطقه را از خشونت و ویرانی به آزادی و آبادی باز می آورد.

اما آیا مردم ایران از توانائی خویش آگاهند؟ آیا می دانند که می توانند تصمیم تاریخی را بگیرند و خود به عمل درآورند؟ پاسخ این پرسش دانسته نمی شود مگر آنکه هر ایرانی آگاه مسئولی، مردم را از خطری عملی، از توان تصمیم و اثر اجرای تصمیم آگاه کند و ایرانیان را بی آنکه خسته شوند، به مسئولیت خویش و به گرفتن تصمیم و برخاستن بخوانند.